

# بوفالوی امریکایی

[نمایشنامه]

دیوید مامِت

برگردانِ آراز بارسقیان



انتشارات نیلا

## یادداشت مترجم

مترجم از قلمرو این ترجمه‌ی این متن خوشحال و می‌جان‌زده است که فعلاً حرفی برای گفتن ندارد.

اما نکته‌ای را باید به خواننده تذکر داد:

خوانندگان ادبیات نمایشی شاید از نظر عموم خوانندگان (خوانندگان) که می‌گیرند ادبیات و دیگر رشته‌ها هستند) کاری بی‌مورد یا کاری تخصصی به نظر نیاید. مترجم احساس می‌کند شاید آنهایی که عادت به خواندن ادبیات نمایشی ندارند، این متن را به خصوص این متن که به نوعی باعث سردرگمی شده، اگر دست‌اندرکار تأثیر یا خوانندگانی است با ادبیات نمایشی هستند که هیچ، اما اگر جزو این دو قشر نیستید، در این جا قطعه‌ای از مقدمه‌ی مورد اشاره نقل می‌کنم که بر مجموعه‌ی آثار نمایشی

یادداشت مترجم ..... ۹

معرفی گریگوری موشر ..... ۱۱

یوفالوی امریکایی دیوید مامت ..... ۱۵

یک نگاه آراز بارسقیان ..... ۱۲۹

مامیت علیه مامت:

در نقش نمایشنامه‌نویس، کارگردان، نظریه‌پرداز — و بدترین دشمن خودش

تاد لاندن؛ برگردان نشمیل مشتاق ..... ۱۴۱

مختصری درباره‌ی دیوید مامت ..... ۱۵۷

## یادداشت مترجم

مترجم آن قدر از ترجمه‌ی این متن خوشحال و هیجان‌زده است که فعلاً حرفی برای گفتن ندارد!

اما نکته‌ای را باید به خواننده تذکر داد:

خواندن ادبیات نمایشی شاید از نظر عموم خوانندگان (خواندگانی که پی‌گیر ادبیات و دیگر رشته‌ها هستند) کاری بی‌مورد یا کاری تخصصی به نظر بیاید. مترجم احساس می‌کند شاید آن‌هایی که عادت به خواندن ادبیات نمایشی ندارند، این متن — به خصوص این متن — به نوعی باعث سردرگمی‌شان شود. اگر دست‌اندرکارِ تأثیر یا خواننده‌ای اُخت با ادبیات نمایشی هستید که هیچ، اما اگر جزو این دو قشر نیستید، در این جا قطعه‌ای از مقدمه‌ی *ادوارد آلبی* نقل می‌کنم که بر مجموعه‌ی آثار نمایشی *ساموئل بکت* نوشته، تا شاید کلام آلبی به کمک مترجم بیاید:

«نمایش ادبیات است — با هر کیفیتی که آن را بهترین می‌کند؛ وقتی کیفیتش پایین باشد، دیگر اصلاً «نوشته» هم نیست — آن کلمات به همان اندازه که روی صحنه جریان دارند، در صفحات کتاب هم موجودیت دارند. وقتی دارید این نمایشنامه را می‌خوانید ببینید و بدان گوش بسپارید. سطرها را بلند بخوانید تا موسیقی و انسانیت تنیده‌شده در آن‌ها را درک کنید.

چه کتاب زیبایی در اختیارتان است.»



و بعد از آن به بیمارستان رفتیم و در آنجا در حالی که انتظار می‌رفتیم که کسی در آنجا نباشد، دیدیم که یک نفر دیگر هم کنار دفتر با دستان پیچیده ایستاده است. او گفت: «منم». و بعد از آن به بیمارستان رفتیم و در آنجا در حالی که انتظار می‌رفتیم که کسی در آنجا نباشد، دیدیم که یک نفر دیگر هم کنار دفتر با دستان پیچیده ایستاده است. او گفت: «منم». و بعد از آن به بیمارستان رفتیم و در آنجا در حالی که انتظار می‌رفتیم که کسی در آنجا نباشد، دیدیم که یک نفر دیگر هم کنار دفتر با دستان پیچیده ایستاده است. او گفت: «منم».

### معرفی

#### گریگوری موشر

سال ۱۹۷۵ بود؛ من تازه فارغ‌التحصیل شده بودم و در تأثیر گودمن شیکاگو برای هر کس که می‌شد دستکاری می‌کردم، در عین حال مسئولیت کارگردانی کارهای صحنه‌ی شماره‌ی دو هم با من بود. یک روز مردی هم سن و سال خودم با نمایشنامه‌ای زیر بغل وارد شد و گفت: «یه کار برای برنامه‌ی فصل بعد.» بهش گفتم آخر هفته متن را می‌خوانم. جواب داد: «لازم نیست بخونیش. فقط اجراش کن.»

چشم‌های مامیت برق می‌زد و لب‌بالایش جمع شده بود، ولی بقیه‌ی اعضای چهره‌اش حالتی جدی داشتند. مکثی کردم. گفت: «من پنج هزار دلار می‌ذارم پیش یه شخص ثالث و اگه نمایشنامه [جایزه‌ی] پولیتزر نبرد، می‌تونم پولو برداری.» سعی کردم سنگینی خودم را حفظ کنم و در جواب گفتم متن را امشب می‌خوانم. از هم جدا شدیم. قبل از این که ساختمان را ترک کند من صفحه‌ی پانزدهم را هم گذرانده بودم.

مراحل انتخاب بازیگرها شروع شد. اول از همه با جی. جی. جان استون (که نمایشنامه بهش تقدیم شده) قرارداد بستیم و بعد دبلیو. اچ. میسی را پیدا کردیم، اما بازیگری برای نقش تیچ پیدا نشد. ساعت ده و بیست دقیقه‌ی صبح بود که آدمی خون‌آلود وارد تالار شد. حالش را